بسمه تعالی

شماره آرشیو : 1308

کسی که وصی شده از طرف میت مادامی که او موصی زنده است می تواند قبول نکند.رد کند عنوان وصی بودن را.در زمان موصی وقتی با خبر شد که او را وصی کرده می تواند رد کند یا قبول کند و اما اگر بعد از مرگ موصی متوجه شد که وصیش کرده این حق رد ندارد نمی تواند رد کند.ولذا کسانی که وصی می کنند وقتی قرار می دهند اشخاص را خوبه که به آنها بگوید در زمان حیات خودشان.خب ممکنه برای او مشکلاتی داشته باشد.نتواند بپذیرد و چون بعد از مرگ موصی با خبر بشود نمی شود ردش کند و نمی تواند هم تفویض کند وصیت را به دیگری.دیگری را وصی خودش قرار بده این نمی تواند مگر اینکه خود موصی اذن در ایصاء(1:40) به اصطلاح داده باشد یعنی به وصی اذن داده که اگر خواست دیگری را وصی قرار بده بتواند اگر خود موصی اذن داده به وصی که خواست دیگری را وصی کند مأذون هست این می شود اما اگر اذن نداده بعد از مرگ هم متوجه شده که وصی قرار داده او را حق ندارد تفویض کند وصیت را به دیگری و حق ندارد که خودش را عزل کند.این هم که نمی شود رد کند خودش را عزل کند.نمیتواند تفویض کند به دیگری این هم جایز نیست مگر اینکه وکالت به کسی بده دیگری را وکیل کند در آن کارهایی که بهش واگذار شده که از طرف موصی انجام بده میتواند وکالت بده نمی تواند کسی را وصی قرار بده و نه خودش را عزل کند بلکه می تواند وکیل بگیرد حالا اگر نشد یعنی نه خودش می تواند انجام بده نه اینکه حالا وکیل را کسی که مورد اعتماد است اینجا مراجعه به حاکم شرع می کند.می گوید من از عهده ام برنمیاد مثلا.حالا من را وصی قرار داده اند و من برام میسور نیست عمل به وصیت کنم به حاکم شرع مراجعه می کند و حاکم او می تواند او را عزل کند و کسی را بجای او وصی قرار بدهد پس خود وصی نمی تواند خودش را عزل کند یا دیگری را وصی قرار بدهد.اگر شخص معتمدی را می تواند می شناسد وکیل قرار بده اگر این نشد به حاکم شرع مراجعه می کند و حاکم او را عزلش می کند و دیگری را به جای او وصی قرار می دهد ولذا کسانی که وصیت می کنند خوب است که آنها را با خبر کنند که من شما را وصی قرار دادم به این کارها اگر براش زحماتی دارد مشکلاتی دارد خب رد می کند در زمان حیات خودش دیگه.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا ۗ وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ . الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

دیشب ذیل آیات گذشته توضیحی داده شد که قسمت عمده در دین مقدس و همه ی ادیان آسمانی اخلاص در توحید است و نفی شرک و حالا در این آیه هم که تلاوت شد إلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ شما معبود واحدی دارید در مقابل اوتسلیم باشید که همان اخلاص در توحید است تنها او را معبود بدانید و در مقابل او تسلیم باشید.بعد اشارت می دهد به مُخْبِتِين ، وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ مخبتین که جمع مخبت هست و مخبت هم از اخوات مشتق استواخوات یعنی خضوع وتذلل در مقابل معبود بشارت بده به کسانی که متواضعند و خاضعند در مقابل حق و تسلیم هستند الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ مخبتین را به این عنوان خداوند حکیم توصیف می کند که اینها کیانند؟اون کسانی هستند که وقتی یاد خدا می شود در مقابل آنها اسم خدا برده می شود ذکر خدا به میان می آید.قلبشان مملو از خوف و ترس از خدا می شود.ذاکر واقعی می شوند إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ این خیلی مایه می خواد که واقعا انسان ذاکر حقیقی باشد که در نتیجه ی ذکر، وجل و ترس در دل پیدا بشود کما اینکه در سوره ی انفال هم داریم که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا مومنین چه کسانی هستند مومن خیلی مقام عالی دارد.حالا ما بگوئیم مومن.تا بگیم مومن این آدمیه که خیلی ذکر میگه مثلا خیلی سجده می کند و بله همینجور.اینکه همین مومن اون معنای واقعیش حضرت ابراهیم إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وقتی خداوند انبیاء بزرگ می خواهد معرفی کند بعد ابراهیم  [سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ](http://quran.ksu.edu.sa/tafseer/tabary/sura37-aya109.html) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ او مومن بود ابراهیم ؟ع؟ مومن بود به اون معنا مومن باور دار که واقعا باورش شده باشد خدا را بعنوان اینکه أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ گردن به من نزدیکتر است يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ از کوچکترین حرکت مردمک چشم من با خبر است.از باریک ترین فکری که در مغز من خطور می کند با اطلاع است و سریع الحساب است.شدید العقاب است و احاطه ی قیومی دارد بر همه ی عالم سراسر وجود من،اگر این را به این کیفیت خدا را بشناسد و باور کرده باشد این مسلم وقتی به یاد خدا می افتد وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ این قلب تکان می خورد .انسان چنین است اگر بیاد گلستان بیفتد چهره اش باز می شود اگر بیاد مصیبتی که برایش وارد شده بیفتد چهره اش غم ازش می بارد.ذکر واقعی این است دیگر.اگر یاد چیزی بیفتد در ظاهر بدنش هم روشن می شود گاهی ارتعاش پیدا می کند یاد این بیفتد که من جرمی مرتکب شده ام فردا می خواهند زندان ببرند همین امشب دیگر اصلا حال خوشی ندارد اشتها به غذا هم ندارد خوابش هم نمی برد چرا؟چون این ذکر واقعی ست یعنی واقعا یادش آمده یاد زندان می کند یاد شلاق خوردن مثلا می کند یاد او که بیفتد امشب ازش سلب آسایش می شود نه میلی به غذا دارد نه میلی به خواب دارد اونوقت چطور می شود ما مومن به جهنم باشیم و این چنین آسوده خاطر و بدون هیچ اضطرابی ما زندگی کنیم و لذا همان أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ فعلا شما را این زیادت طلبی ها سرگرمتان کرده شما ذاکر نیستید بلکه مُلها هستید این تکاثر شما را الها کرده سرگرمتان کرده به لعب و لهو مشغول هستید و چون تذکر مورد تفکره تا تفکر نباشد تذکر هم نیست ولذا التّذكّر فوق التّفكّر، فإنّ التّفكّر طلب، و التّذكّر وجود.  تفکر راهی ست که انسان را به تذکر می رساند تا آدم فکر نکند که نمی فهمد و کسی را نمی شناسد ولذا تفکر لازمه که غالبا ما از همین عبادت که افضل عبادات است محروم هستیم.چون افضل عبادت تفکر است تفکر یک لحظه یک ساعت حالا ساعتی که گفته می شود یک برهه ی کم نه حالا 60 دقیقه منظور نیست تفکر ساعتین منظور این نیست که یک ساعت 60 دقیقه ای فکر کند که برهه ی اندکی،اندکی فکر کند فکر به معنایی که او را برساند به اون مقصود این أفضل من عبادة ستين سنة یا ستین سنه یا سبعین سنه مختلف نقل شده از یک سال عبادت از 60 سال عبادت یا از 70 سال عبادت بالاتر است 70 سال عبادت کسی کند چقدر به خدا نزدیک می شود.اگر 10 دقیقه انسان تفکر کند تفکر عالی که قلب را حرکت بدهد این بیش از 70 سال عبادت به خدا نزدیک می شود. انوار معارف را ابواب معارف رو آدم گشوده می شود.با چند لحظه تفکر درهای معرفت به رویش باز می شود.انس با خدا انقدر در دلش پیدا می شود که از یکسال عبادت و 70 سال عبادت پیدا نمی شود.تفکر کند و انسان ولی چیزی که هست عادت داریم به تفکر واقعا بلکه ما عادت کردیم به غفلت تا یکمی بخواهد سر نخی دست ما بیاید برای فکر می ترسیم اصلا وحشت از تفکر هم می کنیم می خواهیم منصرف کنیم خودمان را یکمی اگر بخواهد فکر ما برود بسمت خدا و مرگ و برزخ و محشر و یکمی بخواهیم راه بیفتیم می ترسیم فوری خودمان را منصرف می کنیم.یک فیلمی تماشا می کنیم مثلا یک صدایی چیزی که ما را مشغول کند سرگرم کند ما را ولذا زندگی ما غالبا با لهو و لعب می گذرد.می خواهیم بازی کنیم و سرگرم بشویم و نمی خواهیم ذاکر بشویم چون مقدمه اش تفکر است دیگر.تفکر هم اگر انسان عادت کند علی الدوام به هر جایی برسد هر چه را ببیند بفکر می افتد.اگر عادت کند چون این تمرین می خواد هر کاری تمرین می خواد.مقامات روحی تمرین می خواد.تکرار هم می خواهد.بی تمرین بی تکرار هیچ ممکن نیست.انسان به اون مقامات روحی برسد عادت کند به تفکر،اگر عادت کرد واقعا هر جا باشد تفکر می کند سر سفره ی غذا هم در حال فکر است راه که می رود فکر می کند.یک خرابه ای می بیند فکر می کند آبادی می بیند فکر می کند آتش می بیند فکر می کند آب داغ می بیند فکر می کند تمام اینها آدمی را حرکت می دهد ولی چون ما حرکت نکرده ایم غالبا همین جور تماشایی زندگی می کنیم با لهو و لعب زندگی می کنیم.اونی که فکر می کند یک کسی نقل می کند که مرحوم ابن طاووس رضی الله عنه سید ابن طاووس ایشون ظاهرا نقل می کنند که مردی نشسته بود روی خاک مشغول فکر بود به آن تفکر عبادی مشغول بود یکی کسی دید این تنهاست آمد پیش اون سلام کرد و گفت دیدم که شما تنها نشسته اید.آمدم مأنوس باشیم.گفت اتفاقا شما آمدید من تنها شدم من تنها نبودم من دارای فکری بودم و با معبود خود خلوت کرده بودم شما آمدی تنها شدم خب او مثل اینکه درست نفهمید.گفت که گفت حالا حال شما چگونه است؟گفت که چگونه باشد حال ائن آدمی که روی سرش جنازه ی میت نشسته.زیر پایش میت،روی دوشش میت،تمام اعضا و جوارحش را احاطه کردند میت ها،این هم توو همین اموات دارد مشغول می شود و با اینها سرگرم است و هی میت ها را تر و خشک می کند و خودش را گم کرده در اموات.از این حرفشان وحشت کرد و گفت آقا مثل اینکه دیوانه شده مثلا این چه حرفیه؟گفت کجاست من که میت نمی بینم من که اطراف شما که میتی نمی بینم.گفت عجیب تو درک نکرده ای مثلا این عمامه و کلاهی که سر من هست این اول زنده بوده بدن حیوانی یا نباتی بوده حالا مُرده سر من نشسته.این کفشی که پوشیده ام این اول جزء بدن حیوانی بوده حالا یا نباتی بوده مُرده و حالا پای مرا در بغل گرفته.این عبا روی دوش من جزء بدن حیوانی یا نباتی بوده الان مُرده و بی روحه.تمام اعضا و جوارح من این موهای سپیدی که الان روی صورت من می بینی این رو به مرگ رفته اول جوان بوده زنده بوده حالا مُرده شده عاقبت هم این بدن من هم می میرد و خوراک مورها و مارها می شود.من هم یک عمر دارم با این مُرده ها زندگی می کنم تر و خشک می کنم هی عمامه ام کهنه شد نو می کنم.کفشم کهنه شد نو می کنم واکسش می زنم.این لباسم پاره شد دوباره می دوزمش نو ترش می کنم.بله این آهنو موزاییک و سیمان و همه ی اینها رو دارم با مُرده ها من بازی می کنم.یک عمر دارم مُرده پرستی می کنم و مُرده ها را تر و خشک می کنم.خودم را گم کرده ام توو این مُرده ها.خب این فکر است که آدمی تفکر کند واقعا.خب در آیات آفاقی تفکر کند در آیات انفسی تفکر کند در جان خودش که من کی بودم؟چی بودم؟چی هستم؟از کجا آمده ام؟کی مرا آورده؟کجا می برد؟این عالم چی هست؟این قافله ی مُعظم هستی از کجا شروع شده به کجا می رود.قافله سالار کیست؟کاروان سالار کیست؟فکر کند این احکامی که آمده است از جانب خدا حلال و حرام یعنی چه؟بالاخره به کجا منتهی می شود؟این عمل چه اثری دارد؟اون عمل چه اثری دارد؟خب فکر کند اگر فکر کند مسلم این بیدار می شود عمرش با بیداری می گذرد نه با غفلت و بی خبری دیگه.ولی یا للعصب خب که ما عادت کردیم به همان سهو و غفلت و تفکر که دنبالش تذکر باشد در زندگی ما بسیار کم پیدا می شود .اون عمر نیست که ارزنده است که ما داریم.اون عمری که ارزنده است در ماه رمضان می خوانیم. اللهم وَ اجْعَلْني مِمَّنْ اَطَلْتَ عُمْرَهُ وَ حَسَّنْتَ عَمَلَهُ  از کسانی مرا قرار بده که عمرش طولانی و عملش نیکو اون عمر طولانی وَ عَمِّرْنِی مَا کانَ عُمْرِی بِذْلَه فِی [طَاعَتِک](https://hawzah.net/fa/Magazine/View/6433/7686/96837/%D9%85%DA%A9%D8%A7%D8%B1%D9%85-%D8%A7%D8%AE%D9%84%D8%A7%D9%82-%285%29#TextH496545I518) امام سجاد ؟ع؟: خدایا مادامی که دیدی که عمر من دارد در طاعت تو صرف می شود می فهمم چه می کنم و کجا می روم تا دیدی اینجور است به من عمر بده.همین که دیدی نه دارم با غفلت زندگی می کنم خودم را خراب می کنم زودتر قبض روحم کن.مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی رضوان الله تعالی علیه به نقل به نحوی که مرحوم آیت الله علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه ایشون نقل می کنند که مرحوم همدانی از اعاظم رجال تربیت بوده یک مرد مربی بوده عالم ربانی بوده عالم زیاد هستند عالم ربانی کم است.اون عالمی که مربی باشد و بسازد انسان بسازد کمه.این مرد از بزرگان و اعاظم رجال تربیت بوده استاد مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که خود او هم مربی بوده رجالی تربیت کرده او شاگرد مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بوده و ایشون در سنین جوانی در نجف مشغول به تحصیل بوده.اشتغال به تحصیل داشت در نجف از همان دوران جوانی آثار کیاست و قداست و لطافت روحی درش بارز بوده و لذا استادشان مرحوم سید علی شوشتری که استاد ایشون بوده او متوجه بود که این جوان الان در سن جوانی ست ولی دارد رو به رسد می رود او می فهمید که این چه مایه ایست می دانست به همین زودی این هم خودش به وادی تهذیب نفس می افتد و درجاتی از تهذیب نفس می پیماید و هم رجال مهذب را در دامن خود می پروراند ولذا خیلی مراقب حالش بود مانند پدری که به فرزندش برسد این استاد درباره ی شاگردش اینجور معامله می کرد تا وقتی که ایشون مریض شد در همان سن جوانی مریض صعب العلاجی هم شد.توو بستر بیماری افتاد توو همان حجره ای که بود دیگه حالا اون وقت بیمارستان مجهز و اینها نبود.توو همون حجره ی مدرسه در بستر بیماری افتاد طول کشید بیماری اش تا طبیبی که از ارادتمندان مرحوم سید علی شوشتری بود وارد نجف شد آمد به دیدار سید تا چشم آقا افتاد به این طبیب گفت اول برو در مدرسه ی سلیمیه یکی از فرزندان من بستری است اول به علاج او بپرداز.بعد پیش من بیا.او رفت و برگشت گفت آقا اون بیماری صعب العلاج است بیماری سختی دارد و اگر بخوام اقدام به معالجه کنیم مخارج سنگینی هم دارد و فقیر هم هست و تازه اقدام هم کنیم به اون مخارج سنگین این امید بهبودی درش نمی رود و من فکر می کنم که بر فرض ما هم معالجه کنیم یک ماه یا 40 روز بیشتر زنده نمی ماند و این مرض او را از پا در می آورد و ما صحیح نیست به این کیفیت اقدام به معالجه کنیم و این همه مخارج سنگین را متحمل بشویم.ایشون در جواب فرمود که برو معالجه کن ولو 100 تومان هم خرجش بشود یک ساعت هم زنده بماند ارزش دارد.حالا 100 تومان اون روز حالا بنظر ما 100 تومان اون روز اون روز 100 سال مثلا 150 سال پیش است این 100 تومان خب خیلی پول بوده واحد کثرت بوده الان دیگه 100 میلیون دیگه مثلا کسی اینجور گفته باشد برو 100 میلیون هم خرج کنی یک ساعت زنده بماند ارزش دارد.حالا ما میگیم چه فایده ای دارد ما این همه خرج کنیم بعد یه 40 روز بماند یک ماه.این چه فایده ای دارد؟ایشون فرمود نه و الساعة من عمره اغلی من ذلک(19:14) یک ساعت هم زنده بماند خیلی ارزش دار تر از این 100 میلیون تومان است.زمان ما عرض می کنم 100 میلیون تومان،100 میلیون تومان خرج کن یک ساعت زنده بماند این ارزش دارد.یعنی او کسی که در همه ی لحظات عمرش دارد تجارت آخرت می کند اون که نفس می زند نفس او با نفس بنده و دیگران فرق دارد.او تمام لحظات عمرش با این صفای نفسی که دارد با اون قداست روحی که دارد علی الدوام دارد تجارت اخروی می کند.هر نفسی که می زند در همان نفسش یک پله از پله های نردبان قرب خدا بالا می رود.یک درجه از درجات بهشت اخروی را می پیماید.100 میلیون تومان خرج کردن یک پله از پله های نردبان قرب خدا بالا رفتن ارزش ندارد! بلکه تمام دنیا و مافیا هم پیش آن کمه.تمام دنیا و مافیا را خرج کنند و یک نفس فقط بزند در همین یک نفس درجاتی از قرب خدا را بپیماید.آیا ارزش ندارد؟ و الساعة من عمره اغلی من ذلک (20:28) فرمود:یک لحظه عمر او ولو در مقابل 100 میلیون تومان هم باشد از اینها گرانبها تر است این عمر است،این عمر است که انسان هر لحظه اش می تواند از دنیا و مافیا بیشتر تجارت اخروی کند.این عمری که عرض کردم خوبه که انسان بخواهد از خدا که اللَّهُمَّ اجْعَلنی مِمّن اَطَلْتَ عُمْرَهُ وَ حَسَّنْتَ عَمَلَهُ  این عمر خوبه طوبى لِمَن طالَ عُمرُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ خوشا به حال اون آدمی که همعمر طولانی دارد و هم عمل زیبا و نیکو دارد.این عمر خوبه و الا بنده بله توو خیابون رد می شدم و نزدیک بود زیر ماشین برم خدا رحم کرد که نرفتم.خب چرا؟حالا ماندی چیکار کنی مثلا؟حالا تصادف ماشین نکردی خدا رحم کرد بمانی چیکار کنی؟شام بخوری مثلا خدا رحم کرد زیر ماشین نرفتم ماندم امشب شام بخورم.اگه مُرده بودم خب شام را کی می خورد؟فرض من ماندم.خوب بود که تصادف نکردم با ماشین.ماندم که امشب شام بخورمو بعد هم چند ساعت بخوابمو بعد هم دنبال کسب و کار بروم.بله بخورم کار بکنم تا بخورم.بخورم تا کار بکنم آیا این را خواسته ام این ارزشی دارد.این عمر به این کیفیت این همانی ست که فرمود که: إذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعَاً لِلشَّيْطَانِ فَـاقْبِضْنِي إلَيْـكَ وقتی دیدی که عمر من چراگاه شیطان شده تو خودت قبض کن زودتر مرا.از دنیا بردار که هرچه زودتر بمیرم.بله این عمری که حالا در معصیت اونی که گفتیم حالا در مباهات باشد واویلا اگر این نفس بزند و در هر نفسی یک غیبتی یک دروغی مثلا یک تهمتی آتش افروز جهنم باشد به هر حال این عمر است إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ باید این قلب آدم بالا برود الْكَلِمُ الطَّيِّبُ  در تفسیر فرموده اند:اعتقاد قلبی در واقع خود معتقد.خود معتقد بالا می رود اونی که بالا می برد او را وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ عمل صالح بالا می بردش اگر عمل صالح نبود که این حرکتی ندارد ارتقائی ندارد پس ذکر واقعی اینه و البته ذکر لسانی هم نباید تعطیل بشود حالا ممکن است بگوییم که خب من که حالا ذکر قلبی ندارم آن چنان که باید قلبم به یاد خدا باشد پس زبان هم ذاکر نباشد.نه دیگه.زبان ذاکر باشد ذکر لسانی تعطیل نشود ولو اینکه ذکر قلبی نداشته باشم ولو بی روح هم باشد همان بی روحشم خوبه.باید باشد.برای اینکه مقدمه است کسی هم بخواهد برسد به بالاتر از پله ی اول می گیرد دیگه.پله ی اول نباشد که دومی نمی رسد.نه ذکر لسانی باشد همان تلاوت قرآنی هم که نمی فهمد همان قرآنی که می خواند و نمی فهمد و عمل هم نمی کند باز باشد همان آیات قرآن را تلاوت بکند همان اذکار الهی را از زبان نیفکند.همان دعای کمیل دعای ندبه و دعای سمات را هم تعطیل نکند.همین ها باشد.انقدر با زبان ذکر بگوید تا شاید خدا لطفی کند در قلب هم باز بشود.این نور به قلب هم بتابد دیگه.می شود تکرار که انسان کرد کم کم با توسل و تضرع در قلب باز می شود و اون قلب هم به زبان می آید.به قول یکی از بزرگان می گوید مانند اون بچه ای که زبان باز نکرده هنوز پدر هی تلقین می کند به او هی میگه بگو،بگو بابا بگو مامان این اول نمی تواند بگه ولی هی تکرار می کند انقدر تکرار می کند تا این بچه به زبان می آید میگه بابا.همین که این گفت بابا این خوشحال می شود اون وقت از زبان بچه تکرار می کند.حالا این دفعه این تابع بچه می شود.باز انقدر میگه دوباره میگه بابا.هرچی او میگه این خوشحال تر می شود تکرار می کند او روانتر می شود این میگه او هم تکرار می کند.این خوشحال می شود او روانتر می شود.خب عاقبت تابع او می شود ولذا زبا مادامی که قلب زبان باز نکرده زبان تکرار می کند هی میگه بگو،بگو لا اله الا الله،بگو سبحان الله،بگو الله اکبر.اول زبانش باز نیست قلب هیچی نمیگه ولی زبان حرکت می کند بعد تکرار که کرد کم کم اون قلب هم بیدار می شود دیگه.بالاخره مُرده که نیست بیدار می شود.او هم میگه لا اله الا الله همین که زبان قلب باز شد خوشحال میشه دوباره میگه او روانتر می شود تا عاقبت زبان آدم تابع قلب انسان می شود این دیگه ذکر عالیه .اول زبان ذاکر است و قلب نه.زبان ندارد تابع است.بعد قلب ذاکر می شود زبان تابع می شود اونجا دیگه این زبانی که ذکرش تابع قلب شد این خیلی ارزنده است ولذا گفتند تعطیل نکنید مراتب دارد.دکر مرتبه ی لسانی دارد.مرتبه ی قلبی دارد به مرتبه ی بالاترش که حالا ما خیلی عقلمان نمی رسد به هر حال این ذکر لسانی تعطیل نباشد به اون بهانه ای که حالا من نمی فهمم قرآن بخوانم یا دعا بخوانم نه این بهانه ی شیطانی ست و شیطان دوست دارد هرچه انسان از عبادت دور بشود اوخوشحال تر می شود.نه ما عبادت را تعطیل نکنیم ولو اینکه درجه ی ناظره اش باشد که عاقبت لطف خدا شامل حال می شود و انسان قلبا ذاکر می شود و موحد واقعی.سید بن طاووس رضوان الله تعالی علیه برای بچه اش در کشف المهجه وصیتی که دارد میگه فرزندم من اون روزی که تو به تکلیف برسی و بالغ بشوی اون روز را من جشن تو می دونم.روز عید تو می دانم.پر افتخارترین روزهای عمرت اون روزی ست که به حد بلوغ رسیده ای اون روزی که ملکف شده ای و اجازه ی شرف یابی به حضور قدس خدا به تو داده اند به تواهلیت داده اند که بایستی بگی ایّاکَ نَعْبُدُ وَ ایّاکَ نَسْتَعین پر افتخارترین روز عمر تو همان روز است.و من اگر زنده ماندم اون روز را برای تو جشن خواهم گرفت.روز عید تو قرار می دهم.با خدا هم عهد می کنم اون روز 150 دینار برایت صدقه بدهم.برای هر سالی از عمرت 10 دینار 15 سال هر سالی 10 دینار 150 دینار.من با خدا عهد کرده ام که اگر زنده ماندم و روز بلوغ تو را دیدم من 150 دینار صدقه بدهم و هم وصیت می کنم که اگر من زنده نماندم و مرگ من رسید درک نکردم روز بلوغ تو را به وصیم سفارش می کنم که کار مرا در روز بلوغ تو انجام بدهد.150 دینار برایت صدقه بدهد بعد هم تو بیا کنار قبر من بمن بگو آیا به وصیت من عمل کرده ای یا نکرده ای؟چون از روایات ما رسیده که کنار قبر میت،میت آگاه می شود سلامم گاهی جواب میده منتهی شما نمی شنوید آگاه می شود.بیا کنار قبر من برای من بگو که اون روز،روز افتخار تو است؟روز عید تو هست؟حالا ما می گوییم ای کاش بمانم روز عروسی تو را ببینم.ببین چه کار خواهم کرد.روز عروسی تو او میگه نه.روز بلوغ تو را می خواهم اون روزی که به شرفیابی خدا تو را اجازه داده اند که برسی.پس یا بن آدم! تفرّغ لعبادتی بیا با من صاف باش و خودت را برای عبادت من فارغ بساز.در اون موقعی که با من هستی به دیگران نپرداز.من به تو قول می دهم أملأ قلبك غِنیً تو را به کارت واگذار نمی کنم.کار تو روزی آور تو نمی شود.من خودم رزق تو را می رسانم.کار هم بهانه ای می شود و لا أكلك الی طلبك. و عَلَیَّ أن أَسُدَّ فاقتك تمام درهای فقر را به رویت می بندم.فقری در زندگی تو پیدا نشود.به کسی احساس نیاز نکنی.به شرط اینکه با من باشی  تفرّغ لعبادتی خودت را برای من فارغ بساز من به تو قول می دهم أملأ قلبك غِنیً، و لا أكلك الی طلبك. و عَلَیَّ أن أَسُدَّ فاقتك و أملأ قلبك خوفا منّی. و ان لا تفرّغ لعبادتی اگر برای من فارغ نسازی خودت را ظاهرا با منی ولی در دل دیگران باشی تمام درهای فقر را به رویت باز می کنم لا أسد فاقتك، و أكِلكَ الی طلبك تو را به کارت واگذار می کنم انقدر بدوی جان بکنی عرق بریزی به مقصود هم نرسی و در دنیا و آخرت هم خاسر و خائف بشوی.راه فقر را به رویت باز می کنم و قلبت را همیشه نیازمند می کنم.همیشه احساس نیاز در خودت می کنی پس تفرّغ لعبادتی برای من خودت را فارغ بساز.خب اینها دستوراتی است که الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ پس مخبتین اینها هستند.اون کسانی که واقعا ذاکرند بیاد خدا می افتند و خود را هم فارغ برای عبادت خدا می سازند.این یک صفت اول مخبتین است.حالا صفت بعد هم دارد که در آیه ی شریفه ی بعد می ماند که الصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ سه خاصیت دیگر هم بعد خواهد آمد در ذیل آیات آیه ی شریفه.حالا این مقدار عرض من کافیه و امروز هم که روز بنابر نقلی شهادت امام مجتبی ؟ع؟ عرض می کنم که خسمه ی طیبه ؟ع؟ سرمایه ی عظیم عالم انساننه تنها عالم اسلام ولی عجیب شد که مسلمانها نتوانستند از هیچکدام از این 5 نور مبارک تشییع جنازه کنند.خیلی عجیبه این بدبختی نیست این محرومیت نیست که هر کسی بمیرد در میان مسلمانها تجهیز کنند تشییع جنازه کنند به فیض برسند ولی امت اسلامی چنان بدبختی اینها را بگیرد که هیچکدوم از این خمسه ی طیبه را نتوانند تشییع کنند.خود رسول خدا که معلومه تشییع نشد.در همان حجره ای که رحلت فرموده در همانجا دفن شده اصلا بیرون نیاوردند از آنجا.وجود اقدس مولی المتقین ؟ع؟ که می دانید او هم چه جور تشییع کردند.شبانه وصیت کرده کس نیاد دنبال من.فقط چند نفر بودند از فرزندانشان عجیبه انسان شرمنده می شود بگوید امت اسلامی تصمیم داشتند قبرش را بشکافند بدن مقدسش را جسارت کنند.ولذا آنجور وصیت کرده که نفهمند کجا دفن شده اند.قبرم مخفی باشد و شبانه چند نفر جنازه را بردند.آن جنازه ای که لنگر زمین و آسمان است بردند دفن کردند.اون همه صدیقه ی طاهره سلام الله علیها اون هم می دانید که به چه کیفیت چه طور وصیت کرده،وصیت کرده کسی نفهمد لا تعلم أحداً  کسی کنار جنازه ی من نیاید.بر من نماز نخواند اون هم به اون کیفیت که درد پیچید در قلب مبارک مولا ؟ع؟ وقتی به این کیفیت دفن کرد زهرا ؟ع؟ را اون هم که امام حسین سیدالشهدا ؟ع؟ اون هم به چه کیفیت شد که دلها را می سوزاند.تنها جنازه ای که خواستند تشییع کنند جنازه ی امام مجتبی بود ای کاش تشییع نمی کردند ای کاش اون هم به همین کیفیت بود یا للعصب تشییع کردند اما هنوز چند قدم نبرده بودند که ناگهان صدای تیر بلند شد.7 یا 70 چوبه ی تیر برجنازه ی امام مسموم وارد آمد